

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

حامد بهارستانی

۲۶ می ۲۰۱۳

«مأویست های» پوده، دیوانه شده اند،

«پولاد» ایشان را زنجیر کن!

به تاریخ یازدهم مارچ سالروان میلادی، نوشته ای کوتاه زیر عنوان «مأویست های» پوده از جاسوسی تا تاختن بر رهبران جنبش، ما چرا در سکوت استیم!» به پورتال «افغانستان آزاد - آزاد افغانستان» ارسال کردم که خوشبختانه از طرف گردانندگان مبارز آن به نشر رسید. اکنون جوییه ای از طرف «مأویست های افغانستان» در سایت شان به نام «شورش» نشر شده است.

این جوییه که زیر عنوان «در پاسخ به نوشته حامد بهارستانی» ارائه شده است، در بخش اول آن، چیزهای را به من وصله کرده اند که من هیچ گونه اطلاعی از آن ندارم. این نوع اتهام زدن نشان می دهد که یا «مأویست های» پوده، دیوانه های زنجیری شده اند که باید «پولاد» که در آنجا حضور دارد، در زودترین فرصت آنها را به دیوانه خانه برده تا زنجیر زده شوند، یا ایشان مرا با کس دیگر عوضی گرفته اند.

اخلاق انقلابی ایجاب می نماید، تا در این زمینه رفع مسؤلیت کنم؛ به خصوص که «مأویست های» پوده به جای این که مرا مورد حمله قرار بدهند، کسی دیگری را قربانی کرده اند.

«مأویست ها» می نویسند:

۱. «سقله قبیله گرانیزبا استفاده از همین تاکتیک به نام های مختلف نوشته میکنند گاهی ژست شاعران را می گیرد و گویا شعر میگوید. در «اشعارش» نام «واکمن» را بکار میگیرد دوزمانی زیر نام مستعار «حامد بهارستانی» می نویسد.»

کوتاه: من نه شاعر هستم و نه هم هیچ گاه ژست شاعرانه به خود گرفته ام و نه هم شعر گفته ام و نه هم شعری دارم تا در آن از «واکمن» استفاده کنم.

۲. «ماحامد بهارستانی (سقله قبیله پرست) را از چندین سال به اینطرف می شناسیم. او با برخی از رفقای ما همچون بآدرس وب سایت «شورش» تماس داشت. در نامه هایش اواز نام اصلی اش استفاده می کرد و ما متأسفانه متن نامه های الکترونی او را تا زمانی که او علیه ما به نام اصلی اش موضع نگیرد نمیتوانیم افشا کنیم. و هر زمانیکه او علیه ما بنام اصلی اش بنویسد، ما نمیتوانیم تمام کارهای او را چه در پلچرخی و چه در خارج از آن افشا کنیم. چون او آدم

احساساتی و ابتدائی است دیری نخواهد گذشت که او علیه ما به نام اصلی اش موضع بیگیرد. اما برای ما فرقی نمیکنند که او چه نام دارد تحت چه نامی علیه مامی نویسد. تعدد نام یا جلوه های مجازی "کثرت افراد همفکر" فقط افراد ابتدائی و "کمیت گرا" را فریب میدهند انسان نظریه پرداز و آگاه را. وقتی از "حامد بهارستانی" حرف میزنیم هم سید غلام میدانکه ما از "چه کسی حرف میزنیم" و هم "خودش".

کوتاه: من «مانویست های افغانستان» را از نوشته های رزمنده عزیز «موسوی» شناختم و بعد هم نوشته های ایشان را در «شورش» خواندم. قابل تذکر می دانم که هیچگاه به وب سایت «شورش» نه ایمیل فرستاده ام و نه هم نامه، وقتی چنین چیزی را انجام نداده باشم، منطقی صحبت از نام اصلی، دروغی بیش نیست. من هیچ گاه به زندان پلچرخ به حیث زندانی برده نشده ام، چون هنوز پا به سن جوانی نگذاشته بودم که افغانستان به اشغال سوسیال امپریالیزم شوروی درآمد و خانواده ما ناچار شد، سالنگ را پشت سر بگذراند و همه به پاکستان برویم.

راستش نفهمیدم، وقتی شما از «حامد بهارستانی» صحبت می کنید، «از چه کسی حرف می زنید» از من، یا کس دیگری؟ من «موسوی» را هیچ گاه حضوری ملاقات نکرده ام، چون او در خارج از افغانستان زندگی می کند و من در داخل افغانستان. ما حتی صحبت تلفنی هم نداشته ایم، تنهای چیزی که میان ما مشترک بوده، مبارزه علیه اشغالگری است. از اینرو نوشته های او را می خوانم و موضع ضد اشغال او را می ستایم.

۳. «حامد بهارستانی از نظر رشد و تکامل فکری موجود ابتدائی و "قبیله پرست" است و حتی نام خانوادگی اش همان نام قبیله اش میباشد... "حامد بهارستانی" بنابه دلایل نامعلومی به واسطه عوامل سوسیال- امپریالیزم شوروی در افغانستان دستگیر شده و مدتی را در زندان گذرانیده است. خلق و پرچم هرکس و حتی اعضای باندهای خودشان را نیز در زندان می انداختند و نوع زندانی رانتهها نمیکشند بلکه با آنها رفتار دوستانه هم داشتند.»

کوتاه: نفهمیدم که «قبیله پرستی» من در چیست؟ اگر منظور «مانویست های» پوده، تخلص (بهارستانی) باشد، این به کدام قبیله ارتباطی ندارد. این نام خانوادگی من نیست. چون یک نام مستعار است. تأکید می کنم من هیچ گاه زندان نرفته ام، بگذاریم از این که عوامل سوسیال امپریالیزم شوروی ما را دستگیر کرده باشند، چون چنانچه گفتم، قبل از رسیدن به سن جوانی، کشور را با خانواده ام ترک کردم و در کمپ های پاکستان زندگی کرده، تا این که در سال ۱۳۸۱ به کابل برگشتم.

۴. «ما از قول افرادی که او خود کتباً گفته با آنها آشنائی داشته و در یک اطاق زندگی میکرد است، شنیده ایم که او با خاد پلچرخ همکاری میکرد. این توطئه گر مفلوک در حالیکه خود در کانادا زندگی میکند...»

کوتاه: من تا اکنون هیچ جا کتباً از آشنائی و در یک اتاق زندگی چیزی ننوشته ام؛ در مورد همکاری با خاد پلچرخ باید بگویم، که من زندان پلچرخ را برای نخستین بار در سال ۱۳۸۸ دیدم، وقتی به ملاقات یکی از دوستانم رفته بودم. به «مانویست» های پوده باید بگویم که من تا همین امروز در کابل زندگی می کنم و تا اکنون سفری به کانادا نداشته ام. اگر ایشان استخباراتی نمی بودند، حاضر بودم، نمره تلفونم را به ایشان بدهم تا از همان هالند با من تماس می گرفتند.

۵. «نزدما که او را می شناسیم این را میسرساند که نویسنده آدم کودنی است که بعد از ۶۰ سال عمرش باز هم تاکنون انسان بودن را یاد نگرفته و با فرهنگ خیابانی و کوچی ای زندگی میکند.»

کوتاه: شما مرا نمی شناسید، چنانچه من شما را نمی شناسم. این که چه کسی کودنی است، از همین نوشته تان به خوبی نمایان است. کسی را نشناختن و ده ها دروغ به پای او نوشتن، نمونه خوب کودنی است. ای کاش، زندگی

انتحاری و اشغالی کابل، اجازه بدهد تا ۶۰ سال عمر کنم، تا اگر خدمتی از من برای مردم ساخته بود، دریغ نورزم؛ من شصت ساله نیستم.

۶. «توهم درگذشته که اوسلامت را علیک نمیکرد از او شکایت هاداشتی و همین طور که امروز علیه مامی نویسی آنروزها قصه های طولانی ای از زنان و دختران اورابه دیگران میگفتی و نشان میدادی که از اونفرت داری. امانفرت مالز او بمانفرت تواز او فرقی دارد.»

کوتاه: من، رفیق «موسوی» را از طریق «پورتال» شناخته ام، آنها از طریق نوشته هایش، از آنجایی که موضعش را درست یافتم، از کسانی که در دوره مکتب شاگرد او بودند، سوالاتی پیرامونش مطرح کردم، که ایشان نیز از او ستایش کردند. چنانچه گفتم هیچ وقت میان ما نه صحبت تلفونی شده و نه هم ملاقات حضوری، که از او برای این که سلام مرا علیک نکرده باشد، شکایت کرده باشم. من، ضمن این که در مورد زندگی خصوصی رفیق «موسوی» نمی فهم، ابدأ به خود اجازه نداده ام در مورد زندگی خصوصی اش، حتی از طریق ایمیل از ایشان سوالی بکنم، این به من نه ارتباطی دارد و نه وظیفه من است. چیزی که برای من ارزشمند بوده، موضع قاطع او علیه اشغالگران و کار در این عرصه است.

۷. «توبودی که آوازه می انداختی که سید غلام را "جلیل شمس برای جاسوسی به کانادا فرستاده" و توبودی که آوازه می انداختی که "چریک های فدائی خلق (اقلیت)" اورابه حیث یک جاسوس می شناسند تو بودی که آوازه می انداختی که گروه اشرف دهقانی دیگر براو اعتنا ندارند و... غیره. ولی ما هرگز به حرف های توباورنداشتم و میدانستیم که تو آدمی استی که به حرف های تونیا بیاباور کرد.»

کوتاه: وقتی من کانادا نبوده ام، پس آوازه انداختن من هم در مورد هر کسی که بوده باشد، منطقی نیست. من هیچ ارتباطی با چریک های فدائی خلق (اقلیت) ندارم که متکبرانه اعلان کنم که کی را به حیث یک جاسوس و کی را به حیث یک انقلابی می شناسند. و اگر چنین ارتباطی هم می داشتم، قضاوت آنها برایم تعیین کننده نبوده، بلکه ارزیابی خودم بیشتر اهمیت داشت. من بار اول «اشرف دهقانی» را با کتاب «حماسه مقاومت» اش در خانه های تیمی «سازمان رهائی افغانستان» در پاکستان شناختم و هیچ گونه رابطه ای نه با این گروه و آن گروه کمونیست های ایران ندارم.

۸. «توبرطبق اعتراف خودت در همین نوشته در زمان حیات او بر سازمان داکتر فیض او پشت پازدی و به یک تشکل سنتریستی پیوستی). ماتورا خوب می شناسیم و این توهستی که آن جوان ... راتحادحملات نژادپرستانه برضد هزاره ها" تحریک کرده ای و مادر آینده تمام حرف های او را با تو حساب میکنیم.»

کوتاه: من نه تنها پس از درگذشت زنده یاد رفیق احمد، عضو سازمان رهائی افغانستان بودم، بلکه این عضویت چیزی در حدود ۱۵ سال قبل پایان یافت و بعد از آن عضو هیچ تشکیلاتی نبوده ام، با وجودی که بحث هائی با «سازمان انقلابی افغانستان» داشته ام، ولی هنوز به دیدگاه های مشترک در بسا از مسائل مهم با این سازمان نرسیده ام. این بحث ها در کابل صورت گرفته است و اگر سازمان انقلابی لازم می بیند، می تواند در این زمینه نوشته کند. دیدارها با نماینده سازمان انقلابی افغانستان، تحت همین نام مستعار (حامد بهارستانی) صورت می گیرد.

واضح بگویم، وقتی رفیق عزیز «موسوی» مرا نمی شناسد، شما چگونه می توانید مرا بشناسید که هیچ رابطه و ارتباطی با شما نداشته ام. تنها کسی که با همین نام مستعار مرا می شناسد، نماینده سازمان انقلابی افغانستان است و همین نماینده می فهمد که من هیچ جوانی را که هدف شما بوده ها (میرویس ودان محمودی) است، برای هیچ موردی تحریک نکرده ام. من، میرویس ودان محمودی را از طریق نوشته هایش می شناسم.

آخر این که، تقاضایم از «مثنویست های» پوده اینست که اگر بحثی دارند با من داشته باشند، و به ناحق به دیگران حمله نکنند و قبل از این که بخش دوم را به رشته تحریر بیاورند، به خود بیایند و از تاختن بر کسی که «حامد بهارستانی» نیست، خودداری کنند تا مبدا حق تلفی صورت بگیرد. اگر نوشته های دیگران ایشان را به دیوانه های زنجیری تبدیل کرده اند، بهتر است «پولاد» به ایشان همکاری کند و با بردن به دیوانه خانه، به معالجه آنان پرداخته و پس از صحت یابی، با اعصاب آرام، نوشته مرا رد کنند.